

درباره «ادوارد حق وردیان» و ترجمه چند شعر از او

متولد چهارم آوریل



واحه آرمن
شاعر

«ادوارد حق وردیان» در چهارم آوریل ۱۹۵۲ در تهران به دنیا آمد. نه... در ۱۹۹۲ در ارمنستان، با «چهارم آوریل» به دنیا آمد. من هم مثل بسیاری از دوستداران شعر و ادب، او را با «چهارم آوریل» شناختم، از همان روزی که «بر بلندی‌های نامیدی» ایستاد و نالید. «تالیدم / بر بلندی‌های نامیدی نالیدم / آن‌گاه / تصویر پرهنده‌سان و دگرگون تو را / بر جمجمه‌ام دیدم / تو به وجد آمدی / قهقهه زدی / منقار سرخ قام و باشکوهت را جنباندی / و نخ زرین رویاهای آی‌ام را / بر گردنت آویخته / پرواز کردی»

ادوارد پس از انتشار نخستین دفتر شعر خود، «چهارم آوریل»، دو مجموعه «فرزند ناخلفه» را در ارمنستان و «قلب من در کوهستان هانیست» را در ایالات متحده به چاپ رساند. همچنین به دلیل تسلط داشتن او به زبان فارسی، در کارنامه ادبی‌اش ترجمه‌های بسیاری نیز دیده می‌شود. سهراب سپهری، احمد شاملو، فروغ فرخزاد، شمس لنگرودی، واحه آرمن، صادق هدایت، صادق چوبک، هوشنگ گلشیری، غلامحسین ساعدی و دیگران از جمله شاعران و نویسندگانی هستند که ادوارد برخی از آثارشان را به زبان ارمنی ترجمه کرده و در ارمنستان به چاپ رسانده است. مجموعه «می‌روم نقاشی» شامل آخرین سروده‌های اوست که دو ماه پیش در ارمنستان منتشر شد. این مجموعه را در اسفند ۱۳۸۹ به طور کامل به زبان فارسی ترجمه کرده و در کتاب «شهد زردآلو و مثلث سیاه»، به همراه گزیده‌ای از دیگر آثار او در تهران به چاپ رسانده‌ام. هنگام ترجمه «می‌روم نقاشی» آنچه مرا به شدت تحت تأثیر قرار داد، در آمیختگی انسان شاعر با طبیعت و یکی شدن او با هر آنچه در طبیعت است، بود. ادوارد را نخستین بار در سال ۱۳۷۲ در تهران ملاقات کردم. آن روزها تازه از بستر بیماری برخاسته و تازه دست به قلم شده بودم. دست‌نوشته‌هایم را خواند و گفت: «واحه جان، شعرهایت را دوست دارم و تنها یک توصیه به تو می‌کنم: هنگام نوشتن، هیچ وقت به شعور خواننده‌ها شک نکن و تنها بخش کوچکی از آنچه را که در ذهن داری روی کاغذ بیاور...». من از همان روز این گفته ادوارد را آویزه گوش کردم و بعدها، بسیاری از گفته‌ها و ناگفته‌هایش را...

شعر ادوارد حق وردیان با خواننده ناآشنا همان قدر صمیمی است، که خودش با آشنایان و دوستانش و با خدا...
«... به خدا نگاه می‌کنم / به من نگاه می‌کند / لبخند می‌زنم / لبخند می‌زند / چه زیبا آفریدای خدا / به خودت نگاه کن / تویی که زیبایی / و آفریننده تویی»
ادوارد از دوران نوجوانی با خانواده‌اش به ارمنستان مهاجرت کرد و سال‌هاست که مقیم ارمنستان است، اما عشق به زادگاهش، ایران در شعر او آشکار است:
«ذهنم / مثل بادبادک تاب می‌خورد / دور می‌شود / به سوی کودکی / به سوی بام‌های هموار تهران / اجایی که خدایان / خورشید بودند / و عشق / گل آفتاب‌گردانی بود در دل همان»

من و دوستان شاعرم در ایران، آنقدر ادوارد را و بودنش را در کنارمان دوست داریم که پس از هر بار خداحافظی با او، گویی سال‌هاست او را ندیده‌ایم و برایش دلتنگی می‌کنیم، اما پس از یکی دو سال که برای چند روزی به ایران برمی‌گردد و دوباره او را می‌بینیم، گویی که دیروز از جم‌ها شده‌ایم و لحظه‌ای از یک دیگر دور نبوده‌ایم...
«هنگامی که خورشید خاموش شد / او لیوان را پر کرد / آن را به سلامتی خورشید سر کشید / و در تنهایی گریست»
دوست دارم آخرین سطرهای این یادداشت، جری‌های شعر باشد که به سلامتی ادوارد نوشته‌ام: «ادوارد همیشه با دستی پر به ایران می‌آید / با یک بطری شهد زردآلو / با تکه‌ای نان / و دفتری سپید / با ده‌ها شعر ناتمام / و امضای واچه»

وقتی من شعرهای فروغ فرخزاد و هشت کتاب سهراب سپهری را ترجمه کردم، ارمنیان ارمنستان در تعجب بودند و می‌گفتند واقعا ایرانی‌ها چنین شعر شگفت‌انگیزی دارند؟ البته با خیام و حافظ آشنا بودند، اما شعر معاصر ایران را نمی‌شناختند. فکر می‌کنم یکی از ویژگی‌های ترجمه‌های من و واحه آرمن بدون هیچ تبلیغی توجه به سبک هر شاعر است. اگر ترجمه‌های من از سهراب و فروغ شبیه هم باشد هیچ ارزشی ندارد. مهم‌ترین چیزی که می‌خواستم در این ترجمه‌ها ارایه‌دهم این بود که شعر هر شاعری را با سبک و آهنگ و قافیه خودش ترجمه کنم اما کسانی هم هستند که شعرهای فروغ، سهراب و شاملو را ترجمه کرده‌اند و وقتی آنها را می‌خوانی فکر می‌کنی همه آنها را یک شاعر نوشته است. مترجم باید به این مسأله واقف باشد.

آیا زبان ارمنی به لحاظ تعداد واژه‌ها این امکان را به مترجم می‌دهد؟
بله، زبان ارمنی هم مثل زبان فارسی خیلی غنی است. ما یک شاعر بزرگ به نام «آوانس تومانیان» داریم که در جایی گفته است ترجمه مثل گلی زیر شیشه است. این تعبیر خیلی زیباست. اما من با او موافق نیستم. تعبیر او به این معناست که تو زیبایی گل را می‌بینی اما نمی‌توانی بوی آن را حس کنی. اما من فکر می‌کنم یک مترجم می‌تواند کیفیت کارش را به جایی برساند که ۹۹ درصد آنچه را که در شعر وجود دارد، در ترجمه هم ارایه دهد. من وقتی ترجمه اشعار سهراب سپهری را شروع کردم، سال‌ها به مطالعه صوفی‌گری پرداختم. برای هر واژه با «واحه آرمن» به سراغ اساتیدی می‌رفتم که معنای درست آن را بدانند. مثلا در مورد کلمه نگین به این نکته رسیدیم که منظور شاعر رودخانه‌های در هندوستان بوده است و نه معنایی که ما از نگین در ذهن داریم. به همین دلیل این ترجمه‌ها زیرنویس زیادی دارد. من واقعا این شعرها را زندگی کردم. اما مترجم‌هایی هستند که تنها متکی بر شناخت زبان هستند و کارشان عمقی ندارد.

در حال حاضر وضعیت نقد ادبی در ارمنستان چگونه است؟
قبل از فروپاشی شوروی هر کتابی که چاپ می‌شد حتما در روزنامه‌ها و مجلات مورد نقد قرار می‌گرفت. اما با استقلال ارمنستان دوران سختی آغاز شد که مردم از صبح تا شب به دنبال نان بودند و دیگر کسی به فکر هنر و ادبیات نبود. به همین دلیل کم‌کم از یاد همه رفت که ادبیات و هنر نیازمند نقد است. اما تقریبا پنج، شش سالی هست که دوباره این فضا به وجود آمده است و منتقدان خوبی داشتیم. اما بیشتر این منتقدان درباره شاعران کلاسیک و کسانی که جای محکمی در ادبیات ارمنی داشته‌اند و حالا هم از دنیا رفته‌اند نقد نوشته‌اند. چون انتقاد از کسی که خودش حضور ندارد خیلی آسان‌تر است. اما چند سالی است که کارهای جدید و ادبیات معاصر هم نقد می‌شوند. اگر چه در دنیای ادبیات و هنر همواره این مسأله وجود دارد که نقدهایی از روی دشمنی نوشته می‌شوند یا کاری که ارزشی ندارد به خاطر رفاقت و دوستی بالا برده می‌شود، اما من طرفدار نقدی هستم که قصدش ترقی شعر و شاعر باشد.

پیشینه و قدمت ادبیات ارمنستان در مقایسه با ادبیات ایران چگونه است. آیا ادبیات کلاسیک ایران هم مثل ادبیات معاصر در ارمنستان شناخته شده است؟
ما هم در شعر کلاسیک بزرگانی هم دوره حافظ و سعدی داریم. اما ادبیات کلاسیک ما به اندازه ادبیات کلاسیک ایران در جهان شناخته شده نیست. فکر می‌کنم جای ادبیات ایران در بالاترین قله ادبیات جهان است و تأثیر شعر کلاسیک ایرانی از جمله شعرهای خیام، حافظ و سعدی نه فقط در شعر ارمنی بلکه در شعر تمام دنیا به گونه‌ای بوده است که شاعران و متفکران بزرگی چون گوته، «هرمان هسه» و متفکران و بزرگان جهان همگی بر این تأثیر ادعای داشته‌اند و درباره شعر و ادبیات ایران مطالب بسیاری نوشته‌اند. ما شاعری به نام «آوانس آوانسیان» را هم داریم که در واقع «تیمای یوشیچ» شعر معاصر ارمنی محسوب می‌شود. او اولین کسی بود که ۱۵۰ سال پیش شعر «سپید» را به ارمنستان آورد که پس از او خیلی‌ها این تجربه را تکرار کردند. در مورد ترجمه اشعار کلاسیک هم خوب در دوره اتحاد جماهیر شوروی این امکان وجود نداشت و تازه این فضا دارد عوض می‌شود. حتی خود شعر ارمنی هم کم‌کم دارد به زبان‌های مختلف ترجمه و به دنیا معرفی می‌شود.

شما در زمینه سینما هم فعالیت می‌کنید؟
بله، من هشت سال در «ارمن فیلم» کار کردم و باید بگویم که ساخت فیلم و نوشتن سناریو و تدوین در شعرم بسیار تأثیرگذار بوده است. مثلا دانستن تدوین در نوشتن شعر بلند و جابه‌جایی جمله‌ها و پاراگراف‌ها خیلی به من کمک می‌کند.
اما با وجود آنکه در هنرهای مختلفی فعالیت دارید، به نظر می‌رسد همه این هنرها در نقطه‌ای به هم می‌رسند و آن نقطه شعر است. شاید بتوان گفت ضرورت وجود همه آنها، خدمت به همین اصلی‌ترین بخش وجودی شما یعنی شاعری است.

دقیقا همین‌طور است. من خودم را نقاش نمی‌دانم، ولی نقاشی را دوست دارم. حتی مجسمه‌سازی هم کرده‌ام. من دوست ندارم یک شاعر بگویم من نمی‌دانم اپرا چی است، یا فیلم و موسیقی دوست ندارم. فکر می‌کنم شعر چنین شاعری یک جایی‌اش می‌لنگد. شاعر باید از تمام هنرها سردر بیاید و آنها را بفهمد؛ چون آن هنرها شعر را غنی‌تر می‌کنند. من واقعا همه هنرها را دوست دارم و فکر می‌کنم تأثیرشان همواره در شعر من وجود داشته است.

شعرهایی از ادوارد حق وردیان

۱ چه قدر بزرگی دَرنا و پروازت چه آرام است در آسمان بهاری.	۲ شب، برفی نرم و پاکیزه روی درختان شکفته زردآلو نشسته بود.	۳ زنان و دختران بانگهای تحسین‌آمیز به و بترتین مغازه خیره می‌شوند.	۴ دَلو، تصویر چهره‌ای را که آویزان است در چاه ویران می‌کند.	۵ موهای سفید و گران‌بهایش را در انتهای حیاط زیر درخت گردو دفن کردم.	۶ پس از غیبتی طولانی به خانه برگشتم. دوستانم خاک آلود بودند.
۷ در بیخ‌بندان زمستان، مرگ در کنار شبدر، سرش را میان سنگ‌ها پنهان کرده است.	۸ دوستان دور افتاده‌ام اینجانبستند. تنه‌هایشان در گوشم مانده.	۹ برگ‌های ریخته زیر پاهایم خش‌خش می‌کنند.	۱۰ گاواهای تشنه به دهکده نزدیک می‌شوند.	۱۱ از اقوامم در دور دست‌ها برایم مدام هدیه می‌رسد.	۱۲ آن‌ها در شیشه‌های خشکیده بید، در قبرستان انتظارم را می‌کشیدند.